



مدرسه زندگی

در بازار باش. اگر کسی که به او اعتماد داری کمک خواست، یار او باش و هیچ وقت هم بهره نگیر.» متن بالا را مرحوم مهدی حریری، کارآفرین صنعت و تجارت چای کشور، بیان کرده است.

کشور ما یکصد سال است که دارالمعلمین دارد و ۸۴ سال است که دانشگاه تهران در آن تأسیس شده، اما قرن‌ها و بلکه هزاره‌هاست که زندگی در آن جریان دارد و همراه با جریان زندگی، یاددهی و یادگیری نیز در بازارچه‌ها و محله‌ها جاری است. دانشگاه بازار برخلاف دانشگاه تهران، درگیر حل مسائل واقعی زندگی بوده و حیات در آن به فهم درست شرایط و تصمیم‌گیری صحیح بستگی داشته است.

منیر فاشه، استاد فلسطینی‌الاصل و فارغ‌التحصیل هاروارد، از زاویه‌ای دیگر به همین مسئله نگاه کرده است.

او دو مفهوم شهروندی و اهل شهر یا محله بودن را با هم مقایسه می‌کند و می‌گوید روابط مردم با حکومت از شهروندی و اهلیت زندگی در یک شهر یا محله و ارتباطات خود مردم با یکدیگر درمی‌آید.

بنا بر این مقایسه، در نظام شهروندی ما منتظر اقدام حکومت برای آموزش فرزندانمان می‌مانیم، اما در نگاه به محله و اجتماع همسایگان، خانه‌ها و مغازه‌ها به کلاس‌های آموزش مهارت‌ها و درس‌های واقعی زندگی تبدیل می‌شوند.

مادر منیر فاشه به دختران محله خیاطی درس

متولد سال ۱۳۰۵ در سبزوار هستیم. پنج ساله بودم که با خانواده به مشهد رفتیم و در آنجا ماندگار و بزرگ شدم.

در مشهد تا دیپلم ریاضی به تحصیل ادامه دادم. البته پدرم مرا به دوره خطاطی و حسابداری هم فرستاده بود و مختصری در این زمینه‌ها هم آموزش دیده بودم.

در آن زمان مشهد دانشگاه نداشت و من مجبور شدم برای ادامه تحصیل و رفتن به دانشگاه، به تهران مهاجرت کنم. البته در پایتخت همه چیز برایم تغییر کرد و به جای رفتن به دانشگاه، جذب بازار شدم. انگار همین دیروز بود؛ هیچ وقت فراموش نمی‌کنم که پدرم زمان آمدنم به تهران چه نصیحتی به من کرد. چون هیچ سرمایه‌ای نداشتیم، به او گفتم که مقداری پول و سرمایه به من بدهد. گفت: «گوش‌هایت را باز کن. سرمایه‌ای به تو می‌دهم که هیچ وقت تمام نمی‌شود. هیچ وقت دروغ نگو!» گفتم: «این که نشد سرمایه! این چه ربطی به پول دارد؟» جواب داد: «اگر راستی‌ات را به مردم ثابت کنی و دروغ نگویی، همه اموال مردم در دست تو خواهد بود.»

البته آن روز پدرم درباره روش کار و کاسی چند نصیحت دیگر هم به من کرد. گفت: «حجره من اول بازار است؛ وقتی دو یا سه مشتری می‌آید، چهارمی را قبول نمی‌کنم؛ برای اینکه مغازه روبه‌روی من هم خرج دارد. تو هم این‌طور باش. کمک حال همکارانت

می‌داد؛ او بدون اینکه سواد داشته باشد مهارت استفاده از هندسه و ریاضی را در زندگی داشت؛ پدیده‌ای که ریچارد نوس از آن با عنوان ریاضی‌دانان بی‌سواد یاد کرده است. دانشگاه در دنیای مدرن با این باور آمده بود که نظم ثابت و تغییرناپذیری بر اجزای عالم حاکم است که با کشف قوانین علت و معلولی آن توسط رشته‌های مختلف علوم، رخدادهای گذشته و آینده تبیین و پیش‌بینی می‌شوند. پس، تمام تلاش خود را به کار بست تا بداند اما چون جهان پیچیده‌تر و آشوبناک‌تر از آن بود که رام این رویکرد شود، به دانستن بسنده نکرد و برای یادگیری هدف‌گذاری‌های جدیدتری کرد:

دانستن برای عمل کردن؛

دانستن برای بودن؛

دانستن برای با هم زیستن؛

حاصل این گشت و گذار بشر، برگشت به همان رویکرد یادگیری در محله بود؛ با این تفاوت که این بار به مدد فناوری‌های جدید، انسان در محله‌ای به وسعت جهان زندگی می‌کرد.

یادگیری و مهارت در عصر ما و مادر منیر فاشه همچنان به صورت طبیعی جریان داشته است و دارد اما همپای تغییرات زندگی، آن دو مفهوم نیز متحول شده‌اند.

حسین اسکندری در کتاب «نظریه و عمل، رسانه‌های آموزشی در عصر دیجیتال»، نظریه یادگیری در عصر حاضر یعنی به مهارت‌های لازم در زیست‌بوم یادگیری جهان امروز اشاراتی کرده است. او در صفحه ۲۲۳ کتاب از زیمنس نقل می‌کند که نظام‌های کنونی تعلیم و تربیت به مهارت‌هایی می‌پردازند که از رده خارج شده‌اند؛ مهارت‌هایی که در دانش سلسله‌مراتبی و ساختارمند به ما کمک

می‌کردند ولی در دانش توزیع شده که سلسله‌مراتب هم در آن شکسته شده است، ناکارآمدند. در گذشته دانش، «چیستی» و «چگونگی» مهم بودند اما در دنیای غنی از اطلاعات امروز، دانستن «کجایی» و «کیستی» اهمیت دارد. چیستی‌ها و چگونگی‌ها به راحتی در دسترس‌اند اما مهم این است که من برداشت درستی از توانمندی‌های خودم و شرایطی که می‌خواهم در آن زندگی کنم داشته باشم.

دانش، محصولی نیست که آن را کسب کنیم بلکه جریان‌ی بدون توقف است که باید بتوانیم آن را در زمان واقعی پردازش و معنا کنیم. باید مهارت‌هایی را توسعه دهیم که به کمک آن اولویت‌سنجی کنیم و بتوانیم ارزش اطلاعات را قبل از یادگیری بسنجیم. در اهمیت مهارت‌های ارتباطی، زیمنس از این تشبیه استفاده می‌کند که لوله مهم‌تر از محتوای درون آن است و ظرفیت و توانایی ما برای آنچه فردا به آن نیاز داریم، مهم‌تر از چیزی است که امروز می‌دانیم.

هدف اصلی نظام تعلیم و تربیت در دنیای امروز، ارائه محتوا و دانش مدون به یادگیرنده نیست، بلکه ارائه مهارت‌ها و توانمندی‌هایی است که یادگیرنده به کمک آن خود را در معرض جریان دانش قرار دهد.

امروز همه ما در زیر سقف بازارچه‌ای به وسعت جهان زندگی می‌کنیم، یادگیری به کمک ابزارهای جدید طبیعی‌تر شده است و جریان دانش، بسیاری از سدها را شکسته است؛ در این شرایط به جای تربیت «دانشمند» باید به فکر تربیت افراد «توانمند» بود و مهارت‌های مناسب برای زندگی در زیست‌بوم یادگیری جهان امروز و فردا را به آنان عرضه کرد. در این شماره مجله به مساله آموزش مهارت‌های زندگی در مدرسه می‌پردازیم.